**«کتابخانة نیمه‌شب» به قلم مت هیگ با ترجمة فائزه فرهادی، توسط انتشارات روشنگران و مطالعات زنان منتشر شد.**

**در جایی فراتر از جهان، کتابخانه‌ای وجود دارد که بی‌نهایت کتاب را در خود جای داده است. هر کدام از آن کتاب داستان زندگی دیگری را تعریف می‌کند. یکی از آن‌ها همان داستان زندگی خودتان است که در میان کتاب‌هایی قرار گرفته است که داستان آن‌ها با هر انتخاب متفاوت شما تغییر می‌کند. در حالی که همه ما به این فکر می‌کنیم که اگر جوری دیگری تصمیم می‌گرفتیم یا انتخاب می‌کردیم زندگیمان چگونه می‌شد، تصور کنید که اگر می‌توانستیم به آن کتابخانه برویم و با چشمان خودمان آن زندگی را ببینیم چه می‌شد؟ آیا حقیقتاً یکی از زندگی‌ها بهتر از زندگی خودمان می‌شد؟**

**پدیده‌ی پرفروش نیویورک تایمز در سرتاسر جهان
منتخب جایزه‌ی بهترین داستان از طرف سایت گودریدز
منتخب باشگاه صبح بخیر آمریکا
جزو ده کتاب برتر سال (لندن)**

**بخشی از متن کتاب:**
**نورا سید، نوزده سال قبل از اینکه تصمیم بگیرد به زندگی‌اش پایان دهد، در کتابخانة گرم مدرسة هازلدن در شهر بدفورد نشسته بود و به تختة شطرنج زل زده بود.
«نورا عزیزم، این طبیعی است که نگران آینده باشی.» این جمله را مسئول کتابخانه خانم اِلم در حالی‌که چشمانش برق می‌زد به زبان آورد.
خانم اِلم اولین مهرة خود را حرکت داد. یک اسب که از بالای ردیف سربازهای سفید می‌پرید. «البته که تو نگران امتحاناتت هستی. اما تو می‌توانی هرچه که دلت می‌خواهد باشی. وقتی به تمام احتمالات فکر کنی می‌بینی که این واقعاً هیجان‌انگیز است.»
«بله، فکر کنم همینطور است.»
«تو یک زندگی کامل را پیش رو داری.»
«یک زندگی کامل.»
«هر کاری دلت بخواهد انجام می‌دهی، هر جایی که بخواهی زندگی می‌کنی. مثلاً یک جایی که کمی سرد و مرطوب باشد.»
نورا سربازش را به دو خانه جلو حرکت داد.**

**لینک خرید کتاب:**
[**http://roshangaran-pub.ir/bookshow/B345231432**](http://roshangaran-pub.ir/bookshow/B345231432)